



نشانه‌های جدید: ا - ه - ش

تایستان است. مدرسه بسته است. بیست روز است
دوستانم را ندیده‌ام.
امروز دم در ایستادم. از دور، سمانه را دیدم.
او دوست من است. سمانه به دیدن من آمده بود.
او شاد نبود؛ زیرا مادرش در بیمارستان بستری بود.
مادرم از اداره آمد. او به ما شیرینی با شربت داد.
من به سمانه اسباب‌بازی دادم. سمانه باز شاد نبود.



آن شب سمانه نزد ما ماند. شام ساده‌ای داشتیم؛
آش ماش با نان تازه.
سمانه ناآرام بود. سر نماز، زمزمه‌ای شنیدم. سمانه
آرزو داشت به زودی مادرش را شاداب ببیند.
من نیز این آرزو را دارم: «مادر سمانه، مادر من،
مادر تمام دوستانم تا ابد زنده باشند.»

